

فال بد زدن از دیدگاه قرآن و روایات*

حمیده عبداللهی علی بیک

دانشگاه قم

چکیده

پندار بی‌اساس و فراگیر فال بد (تطیر) سابقه‌ای طولانی دارد. معتقدان به این خرافه، بسیاری از اشیا، حیوانات، افراد و حتی انبیای الهی را به فال بد می‌گرفتند. قرآن به مواردی از تطیر مخالفان انبیای الهی اشاره می‌کند و در برخورد با این عقاید، حقیقت را روشن می‌کند. از دیدگاه قرآن، فال بد هر کسی از خود اوست و پیشامدهای ناگوار زندگی انسانها، در واقع بازتاب گناهان آنهاست. قرآن از تطیر مذمت کرده و منشأ آن را نادانی بشر می‌داند. در روایات نیز به تطیر اشاره‌هایی شده است. از دیدگاه معصومان (ع)، فال بد، بی‌اساس و در ردیف شرک و کفر است و فقط از جنبه روانی می‌تواند مؤثر باشد. میزان تأثیر آن به پذیرش هر فردی بستگی دارد، علاج آن بی‌اعتنایی، توکل و ولایت ائمه (ع) است و کسی که نمی‌تواند بی‌اعتنا باشد، برای آرامش نفسانی و مقابله با خطورهای قلبی دعا کند و قرآن بخواند.

کلیدواژه‌ها: فال بد (تطیر)، تفأل، طیره، طائر، تشاؤم.

* - تاریخ وصول: ۸۱/۱۲/۲۰ ؛ تاریخ تصویب نهایی: ۸۲/۳/۱۹ .

مقدمه

عادات و آداب و رسوم خرافی و جاهلی اختصاص به ملت و فرهنگ خاصی ندارد و نمی‌توان آن را محدود به دوره معینی از تاریخ دانست؛ خاستگاه مشخصی را نمی‌توان برای آن تعیین کرد بلکه تنها می‌توان خاستگاه خرافات را در مساعی نخستین انسانها در موارد زیر جست و جو کرد:

۱. آرزوی مطلوب ساختن سرنوشت به نفع خود؛
 ۲. تلاشی ناگزیر برای نفوذ در آینده و دیدن آینده در حال؛
 ۳. آرزوی بر کنار ماندن از تأثیر عوامل و حوادثی که، به علت قابل درک نبودن آنها برای او، تصور می‌کرد که در زندگی او تأثیر به‌سزایی دارند؛
 ۴. تلاش برای توضیح اسرار طبیعت و هستی خودش.
- این خواهشها و تلاشها گاهی انسان را به نادرستی و انحراف کشانده و به پندارها و عقایدی، که به کلی خلاف منطق و واقعیت است، معتقد کرده است.
- تنوع و تعدد این پندارها که به طور کلی مولود جهل و خامی بشر است در هر زمان و با عوامل مختلف جغرافیایی و محیطی و روحی خاص هر محیط، در نوسان بوده است. البته به هر نسبت که آدمی با حقایق و واقعیات آشنا تر شده است به همان نسبت از رقم خرافات قدیمی کاسته شده ولی در هیچ زمانی به صفر نرسیده و در هر برهه‌ای اگر به دلیلی خرافه‌ای از ذهن ملتی شسته شده خرافه جدیدی جای آن را گرفته است. این خرافات را می‌توان به دسته‌های موضوعی مختلف از قبیل: تاریخی، اعتقادی و مذهبی، اجتماعی و ... تقسیم کرد. یکی از این خرافه‌ها فال بد (تطیر) است که سابقه‌ای کهن دارد. این خرافه، که همان اعتقاد به پندار بی‌اساس فال بد و پیروی از سنتهای بیهوده، عادات و رسوم جاهلانه در این زمینه است، اقوام و جوامع مختلف بشری و حتی فرهیختگان و نوابغ را درگیر خود کرده است. این خرافه طی هزاران سال بر اراده و تصمیم انسانها و رفتار اجتماعی‌شان تأثیر گذاشته و حتی در جمع معیارهای

ارزشی آنها جای گرفته است. به پندار این گونه افراد اشیا، حیوانات، بعضی انسانها و تحولات طبیعت می‌توانند - حتی بدون وجود سنخیت و هیچ گونه رابطه علت و معلولی - علت حوادثی باشند که در زندگی افراد رخ می‌دهد و از حوادثی که ممکن است در زندگی بشر رخ دهد خبر بدهند. به اعتقاد آنها پرواز پرندگان، حرکت خرگوش، افتادن نمکدان، هدیه دادن چاقو، رد شدن از زیر نردبان، عدد سیزده و امور بی‌شمار دیگر همه به مثابه علایمی است که از وقوع رویدادی «خیر» یا «شر» (و معمولاً شر) خبر می‌دهد.^۱ بدیهی است که بر اثر این پندارهاست که انسان در شناخت حقایق اشیا، اسباب و علل واقعی حوادث، درک صحیح روابط اشیا با یکدیگر و رابطه اسباب و مسببات بسیار ناتوان و درمانده می‌شود. هر کدام از این خرافات به نوبه خود، برای اجتماع انسانی خطرات غیر قابل جبرانی دارد. یکی از خطرناک‌ترین آنها، که اثرات بسیار زیان باری در عرصه حیات معنوی و مادی بشر داشته است، به فال بد گرفتن وجود انبیای الهی و رسالت آنهاست تا به پندار خودشان مخالفت با انبیا را با این عذر مستدل و با ابزار طیره در برابر دعوت پیامبران به مقابله برخیزند. اینان بدون این که علل حوادث را بررسی کنند، پیامبران را مسؤول حوادث تلخ و نارساییهای زندگی خود می‌دانستند و این برداشت نادرست از دیر زمان بر افکار آنها حکم فرما بوده است.

اساساً از رسالت‌های انبیای الهی خانه تکانی ذهن بشر از این تحلیلها و پیش‌داوریهای خرافی بوده است. برای وصول به این هدف انبیا کوشیده‌اند حقیقت خوبی و بدی را به انسانها تعلیم دهند و اعتقاد به توحید و توکل بر خدا را در دلها استوار کنند. این گونه سطحی نگری، ساده‌انگاری و نزدیک بینی پیروانشان را درمان کنند و به آنها اعلام دارند که این پندارها بی‌اساس است. جرأت و شهامت مبارزه با این افکار به آنها داده‌اند و

۱. برای اطلاع بیشتر به کتاب *فرهنگ خرافات و کتاب اسلام و عقاید و آرای بشری یا جاهلیت و اسلام* مراجعه شود.

برای این منظور با سنت قولی و فعلی به پیروانشان گوشزد کردند که زندگی عاقلانه، بی‌توجهی به آموزه‌های نادرست خرافی است که در ذهن افراد وجود دارد و به آنها اعلام داشتند که این عدم توجه نه تنها زیان دنیوی و اخروی برای آنها ندارد؛ بلکه موفقیت آنها در گرو بی‌توجهی به این خرافه‌هاست.

در این مقاله موارد تطبیر مخالفان انبیای الهی در مبارزه با آیین حق و در مقابل، پاسخ و تحلیل قرآن از منشأ تطبیر و ... بیان شده است.

ترتیب بحث در این مقاله به این صورت است: ابتدا تطبیر از دیدگاه قرآن و سپس از دیدگاه روایات آمده است و در پایان تأثیر آن و راه علاج و جبران آن بیان شده است.

در این مقاله به روشنی خواهیم دید که غل و زنجیر تطبیر که اقوام و ملل فراوانی را در بند کشیده و می‌کشد با آیین حق و محکم اسلام باز می‌شود [و یضع عنهم إصرهم و الاغلاق التي كانت علیهم] (اعراف/۱۵۷) اوهام و خرافاتی که فکر و عقل انسان را از رشد و نمو باز می‌دارد غل و زنجیرهایی که از سلسله آهنین زیان بخش‌تر است. قرآن با این دیدگاه مقابله می‌کند و می‌فرماید: فال بد هر کسی از خود او و نزد خداوند است و کسانی از فال بد متأثر می‌شوند که نادان باشند.

فال بد (تطبیر)

واژه تطبیر مصدر باب تفعّل از ماده طبر (پرنده) گرفته شده است. رابطه بین تطبیر و «طبر» را این چنین شرح داده‌اند: ابتدا تطبیر فال گرفتن با پرنده (طبر) بود، به مرور زمان در هر چه که با آن فال گرفته می‌شد (تفأل) و یا شوم دانسته می‌شود (تشاؤم) واژه تطبیر استعمال می‌شد. (راغب، ۵۲۸). پس از گذشت زمان فقط در تشاؤم به کار رفت و مترادف آن شد، یعنی فقط در مورد چیزهایی به کار رفت که انسانها آنها را اسباب بدی می‌پندارند. (ابن عاشور، ۳۶۲/۲؛ جواد علی، ۷۸۶/۶؛ قمی، ۱۰۲/۲).

نحوه اشتقاق تطیّر از طیر این گونه بوده است که در دوران جاهلیت در تصمیم‌گیری به پرندگان وابسته بودند و وقتی اراده انجام کاری می‌کردند اگر پرنده‌ای را می‌دیدند که به سمت راست آنها پرواز می‌کند آن را به فال نیک می‌گرفتند و به مسیرشان ادامه می‌دادند و اگر به سمت چپ ایشان حرکت می‌کرد آن را شوم می‌پنداشتند و از مسیرشان بر می‌گشتند؛ مورد اول را «سانح» و مورد دوم را «بارح» می‌نامیدند.^۱ تا بدان جا به تطیّر اعتقاد داشتند که در بسیاری از موارد پرنده‌ای را از لانه‌اش پرواز می‌دادند تا از جهت پرواز او تصمیم بگیرند که به مسیرشان ادامه دهند یا نه. (مصطفوی، ۱۵۳/۷) البته باید دانست که آنها با هم صدایی پرندگان، آواز آنها در غیر اوقات معمولی و به جهت حرکت بعضی از حیوانات از جمله آهو نیز تصمیم می‌گرفتند ولی چون بیشتر با پرنده این عمل صورت می‌گرفت همه این گونه اعمال را تطیّر نامیدند. (قطبی، ۱۶۹/۷؛ حسینی، ۱۵۵/۷) به تطیّر طیره نیز گفته شده است. (ابن منظور، ۵۲۹/۸؛ حسینی، ۱۵۴/۷ - ۱۵۵).

طائر واژه دیگری است که یکی از موارد استعمال آن در قرآن در ارتباط با موضوع تطیّر است و به معنای بدبختی (شوم) به کار رفته است؛ بدبختی و عقوبتی که خداوند در مقابل اعمال بد کفار و مشرکان تدارک دیده است. (راغب، ۵۲۹)

تطیّر در قرآن

آیات راجع به تطیّر عبارتند از:

۱. اصل نام گذاری این بود که مرغ اگر سانح بود تیرانداز به سهولت می‌توانست صیدش کند؛ ولی اگر بارح بود صیاد نمی‌توانست آن پرنده را نشانه بگیرد. البته به اعتقاد بعضی، بارح خوب و سانح شوم بود. (طبری، ۶۶/۹، طباطبایی، ۵۳/۱۳؛ عسقلانی، ۶۱/۱۰؛ قرطبی، ۱۶۹/۷؛ یحیی نوری، ۵۵۴)

الف) (اعراف/۱۳۱)، (نمل/۴۷) و (یس/۱۹) که در آنها افعال «یَطِّیْرُوا»^۱، «اطَّیْرْنَا» و «تَطَّیْرْنَا»^۲ آمده است و در همان آیه (اعراف/۱۳۱) و (نمل/۴۷) و آیه (یس/۱۹) واژه طائر آمده است.

ب) آیه‌ای که به فرموده اکثر مفسران مفید معنای تطییر است: (نساء/۷۸)
قرآن در چندین آیه به مواردی از تطییر مشرکان و کفار، در برابر دعوت پیامبران الهی، اشاره کرده که ترتیب تاریخی آنها به این صورت است.

۱. حضرت صالح (ع): او را خدا برای هدایت قوم ثمود فرستاد تا مردم را به خدا دعوت کند و از عذاب اخروی و نزول بلا در دنیا انذار کند. اما ثمود، که به گفته بعضی از مفسران مقارن با دعوت حضرت صالح (ع) به بلایایی (طباطبایی، ۳۷۳/۱۵)، چون قحطی (زمخشری، ۳۷۱/۳)، گرسنگی شدید (حویزی، ۹۳/۴)، خشکسالی (مکارم شیرازی، ۴۹۱/۱۵) و اختلافات (فضل الله، ۲۱۵/۱۷) مبتلا بودند، در پاسخ به حضرت صالح (ع) گفتند: ما به تو و پیروانت بدبین هستیم (طبری، ۲۰۸/۱۱)، شما مردمی شوم هستید (مکارم شیرازی، ۴۹۱/۱۵) و شومی شما در همه زندگی ما جریان یافته است، از ما دور شوید تا از همه شروری که از ناحیه شما ما را احاطه کرده است خلاص شویم (فضل الله، ۲۱۵/۱۷) و پیش بینی می‌کنیم که به خاطر وجود شما در میان ما مصایب و بدبختی‌های دیگری نیز به ما برسد (طبری، ۲۰۸/۱۱).
[قالوا اَطَّیْرْنَا بک و بمن معک]... = گفتند ما به تو و به هر کس که همراه توست

۱. «یَطِّیْرُوا» یعنی «یتطیروا»، تاء در طاء ادغام شده است. (میبدی، ۷۱۰/۹؛ طبرسی، ۷۱۹/۳).
۲. اصل «اطَّیْرْنَا» «تطییرنا» بوده است. «تاء» در «طاء» فاء الفعل ادغام شده است و چون ابتدای کلمه ساکن بوده است همزه وصل در ابتدای آن آمده است. (دمشقی، ۱۸۶/۱۶)

شگون بد می‌زنیم (فولادوند، ۳۸۱)، (النمل/۴۷).

۲. حضرت موسی (ع): او فرستاده خداوند برای هدایت انسانها بود بدین منظور به سوی فرعون و اطرافیانش فرستاده شد^۱ ولی آنها استکبار کردند و آیات حق و دلیل روشن را نپذیرفتند. خداوند نیز آنها را به خشکسالی و کمبود میوه‌ها مبتلا کرد^۲ تا بیدار شوند؛ به ضعف خود و عجز پادشاه و خدایانشان در برابر قدرت خداوند متذکر شوند؛ از ظلم به بنی اسرائیل دست بردارند و دعوت حضرت موسی (ع) را اجابت کنند (رشید رضا، ۸۷/۹). اما آنها به جای این که از این درسهای الهی پند بگیرند، از این موقعیت سوء استفاده کردند و جریان حوادث را به میل خود تفسیر می‌کردند و هرگاه زندگی خوشی داشتند و نعمتهای خداوند برای آنها فراوان بود می‌گفتند: این از شایستگی خود ماست و وقتی گرفتار ناراحتی و مشکل می‌شدند، فوراً به حضرت موسی (ع) و کسانی که با او بودند ارتباط می‌دادند: [و إن تصبهم سیئةً یطیروا بموسی و من معه]. یعنی: چون گزندی به آنان می‌رسید به موسی و همراهانش شگون بد می‌زدند. (اعراف/۱۳۱). آنان در نهایت سفاهت و سنگدلی بودند و با این که معمولاً سختیها [به ویژه بعد از دیدن آیات الهی] دلها را مهربان و طبع را رام و دلبستگی را از بین می‌برد اما کمترین تأثیری در ایشان نداشت. (آلوسی، ۴۹/۶)

البته تاریخ فرعونیان حاکی از این است که زجر طیر (پراندن پرنده به منظور پیش‌گویی و تصمیم‌گیری بر مبنای آن) در میان آنها متداول نبود بلکه گمان می‌کردند که دعوت حضرت موسی (ع) سبب مصیبت‌هایی برای آنها شده است ولی چون قرآن در میان قوم عرب نازل شده است از تشاؤم فرعونیان به حضرت موسی (ع) و پیروانش از «طیّر» که لغتی عربی است استفاده کرده است. (ابن عاشور، ۶۶/۹)

۱. مؤمنون / ۴۵ - ۴۶.

۲. اعراف/۱۳۰.

۳. سه تن از پیامبران مأمور هدایت قومی بودند که قرآن از آنها به عنوان «اصحاب القریه»^۱ یاد کرده است. آنها فرستادگان الهی را تکذیب کردند و گفتند: [اَنَا تطیّرنا بکم]. یعنی: ما حضور شما را به شگون بد گرفته‌ایم. (یس/۱۸). منتظر هستیم، که به خاطر دعوت شما، به ما بدی می‌رسد (سید قطب، ۲۹۶۲/۵)؛ شما دروغگو هستید و با سوگند بر دروغ خود پافشاری می‌کنید (فخر رازی، ۲۶۱/۹). شما با پدرانتان مخالفت کرده‌اید و معبودتان را ترک گفته‌اید و ما از عاقبت بد آن در امان نیستیم (مبیدی، ۲۱۳/۸) و اگر بلایی به ما برسد به خاطر شماست (طبری، ۱۸۸/۲).

در این که بعد از آمدن پیامبران اهل قریه مبتلا شده باشند دو قول است:

۱. بعضی از مفسران گفته‌اند: بعد از تکذیب پیامبران باران نیامد و جذام زیاد شد و در میان آنها اختلاف کلمه به وجود آمد (آلوسی، ۳۳۳/۲).

۲. بعضی دیگر گفته‌اند: منظور مشرکان این نبود که مقارن ورود رسولان حوادث بدی از قبیل قحطی، وبا و مانند آن قریه را فرا گرفت بلکه به این معنی است که هر فردی در دنیا با حوادث نامطلوب مواجه است، اشکال این جاست که روش این گونه افراد این است که ریشه حوادث نامطلوب را شناسایی نمی‌کنند بلکه به حوادثی هم زمان با حوادثی که با شهوت‌هایشان سازگار نیست و از آنجا متنفرند، ارتباط می‌دهند و آن را شوم و سبب حوادث نامطلوب می‌پندارند و اموری را که بدان رغبت دارند و با مزاجشان سازگار است به فال نیک می‌گیرند و مانند نادانان خودشان را می‌فریبند و در نتیجه از نظر آنها علل تمام حوادث به آرزوها و خواهش‌های آنها بستگی دارد.

۳. ممکن است مراد آنها از شوم این باشد که بعد از دعوت رسولان اختلافاتی بین اهل قریه به وجود آمد؛ هر کدام از اهل قریه در تحلیل خود به این نتیجه رسید که

۱. در میان مفسران مشهور است که قریه همان «انطاکیه» از شهرهای شامات بوده است (مکارم شیرازی، ۳۴۰/۱۸).

حوادث نامطبوع از مکافات رسولان است و این نتیجه‌گیری منشأ وحدت کلمه در میان آنها شد؛ به این صورت که جمعی چنین ادعایی کردند و بقیه اهل قریه با او موافق بودند، این جا بود که با اتحاد کلمه به رسولان گفتند: ما شما را بد شگون می‌دانیم و از شما می‌خواهیم که از دعوتتان دست بردارید. (ابن عاشور، ۳۶۳/۲۲)

۴. مخالفان پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز دست کمی از دیگران نداشتند و علامه را با سخنانی شبیه سخنان سایر ملل، در خصوص انبیای زمانشان، مورد خطاب قرار دادند. اینان که به گفته بعضی از مفسران، یهود (زمخشری، ۵۳۸/۱)، به گفته بعضی دیگر، منافق (فخر رازی، ۱۴۵/۴؛ ابن عاشور، ۱۲۹/۴)، یا هر دو (دمشقی، ۵۰۷/۶) و یا مؤمنان ضعیف‌الایمان بودند (طباطبایی، ۸/۵)؛ هرگاه به پیروزی و غنیمت می‌رسیدند (طبرسی، ۱۲۱/۳؛ فخر رازی، ۱۴۵/۴، دمشقی، ۵۰۷/۶) و نیکبها و حسنات از قبیل زندگانی آسوده و حاصلخیزی (زمخشری، ۵۳۸/۱) به دست می‌آوردند می‌گفتند از طرف خداست ولی هنگامی که شکستی دامنگیر آنها می‌شد، یا در میدان جنگ آسیبی می‌دیدند (طبرسی، ۱۲۱/۳؛ فخر رازی، ۱۴۵/۴؛ دمشقی، ۵۰۷/۶) و یا به بلایی چون قحطی و تنگ دستی مبتلا می‌شدند (زمخشری، ۱۲۱/۳؛ طبرسی، ۱۲۱/۳؛ قرطبی، ۱۸۳/۵) به پیامبر گرامی اسلام (ص) نسبت می‌دادند و از آن جایی که در این مورد قرآن با صراحت کلمه تطییر به کار نبرده است دو احتمال وجود دارد: یا حوادث را به ضعف رأی و سوء تدبیر پیامبر گرامی اسلام (ص) (طباطبایی، ۸/۵؛ طبرسی، ۱۲۱/۳) و عدم کفایت نقشه‌های نظامی او (مکارم شیرازی، ۲۰/۴) نسبت می‌دادند و یا از شومی وجود وی می‌دانستند (طبرسی، ۱۲۱/۳؛ قرطبی، ۱۸۳/۵؛ دمشقی، ۵۰۷/۳) مفسرانی که گوینده این گفتار را یهود می‌دانند، گفته‌اند یهودیان معتقد بودند که خداوند با آنها جز به عزت و کرامت برخورد نخواهد کرد و علت این که حوادث ناخوشایندی برای آنها اتفاق می‌افتد، در اصل، برای آزار مسلمانان است که به تبع آن یهود نیز دچار آن می‌شود (ابن عاشور، ۱۳۰/۴). [و إن تصبهم سیئه یقولوا هذه من عندک]. یعنی: و چون

صدمه‌ای به ایشان برسد می‌گویند این از طرف توست. (نساء/۷۸؛ زمخشری، ۱/۵۳۸).

تطیّر (ریشه‌یابی و برخورد غیر منطقی با مسائل)

در بررسی موارد تطیّر، به وضوح دیده می‌شود که تفکر خاصی در میان معتقدان به این خرافه وجود دارد که به قلب حقایق و گمراه کردن وجدان آنها می‌انجامد. آنها هرگاه به خواسته‌هایشان می‌رسند، موفقیتشان را مرهون لیاقت خود می‌دانند، هرچند که در آن هیچ تأثیری نداشته باشند، و هر بدی‌ای که به آنها می‌رسد، به دیگران نسبت می‌دهند.

چنان که در بحثهای قبلی گفته شد، همین اندیشه غیر منطقی در میان مخالفان انبیا نیز رواج داشت.

مولوی در مثنوی، مناظره قوم سبا و انبیا (ع) را به نظم درآورده است که در این جا تنها به چند بیت از آن اشاره می‌کنیم.

قوم سبا به پیامبران گفتند اگر چه ممکن است شما برای خودتان ستاره خوشبختی باشید ولی شما از دین ما مرتد شده‌اید و با ما مقابله می‌کنید بنابراین برای ما شوم هستید.

قوم گفتند ار شما سعد خودید نحس مایید و ضدید و مرتدید

علت پندار شوم در مورد پیامبران این بود:

۱. برای آنها تکلیف آورده بودند.
۲. آنها را متوجه معاد کرده بودند.
۳. با گرویدن افرادی به دعوت انبیا از تعداد اجتماع آنها کم شده بود.

آنان «عنا»، غم و افتراق را از فال زشت انبیا می‌دانستند.

جان ما فارغ بُد از اندیشه‌ها در غم افکندید ما را و عنا
ذوق جمعیت که بود و اتفاق شد زفال زشتشان صد افتراق

(جعفری، ۲۴۱/۸)

پاسخ انبیای پیشین و پیامبر گرامی اسلام (ص) به تطییر مخالفان

روش استدلال محکم و به حق انبیای الهی چنین بوده است که آنها بر اساس توحید افعالی همه حوادث گوارا و ناگوار را به خداوند نسبت می دادند و بیان می کردند که برخی از حوادث جنبه امتحان و بعضی از آنها جنبه کیفر و تنبیه دارد.

قرآن به تفصیل پاسخ انبیا را بیان کرده و به موارد تطییر این چنین پاسخ داده است: در یک مورد فرموده است: شومی شما از خود شما است و اگر درست بیندیشید به این حقیقت واقف خواهید شد. [طائركم معكم ائن ذكرتم] (یس/۱۹)؛ مکارم، ۴۴۱). به دلیل این که شما گروهی اسراف کار و متجاوزید: [بل انتم قومٌ مُسرفون] (یس/۱۹) و مشکل اصلی شما همان اسراف و تجاوزگری شما است، که حق را انکار می کنید (طباطبایی، ۷۷/۱۷) و اگر جامعه شما گرفتار سرنوشت شوم شده است سبب آن یا زیاده روی شما در گناه است و یا در گمراهی؛ به طوری که کسانی را شوم می دانید که فرستادگان خداوند هستند و نه تنها تطییر به آنها باطل است بلکه در حقیقت تبرک به آنها واجب است (زمخشری، ۹/۴)؛ شما کسانی را که اکرام آنها واجب است مورد آزار قرار می دهید؛ با این که حق، با معجزه و برهان، برای شما اثبات شده است، در عین حال بر کفر اصرار دارید (فخر رازی، ۳۶۲/۹)؛ موعظه پیامبران را با تهدید به رجم و وعید بر عذاب پاسخ می دهید (سید قطب، ۲۹۶۲/۵). [لئن لم تنتهوا لنرجمنکم منّا عذاب الیم] (یس/۱۸). در آیه دیگر نظیر همین پاسخ را می فرماید: [و ما اصابک من سیئه فمّن نفسک]. یعنی: و آنچه از بدی به تو می رسد از خود توست.

در دو مورد می فرماید: [قال طائركم عندالله] (نمل/۴۷)، [ألا إنّما طائركم عندالله] (اعراف/۱۳۱) و شما گروهی هستید که آزمایش می شوید: [بل انتم قوم تفتنون] (نمل/۴۷). در این موارد قرآن این گونه استدلال می کند که پیامبر و همراهانش در جلب

این رنجها تأثیری ندارند بلکه شما، با این ابتلائات امتحان می‌شوید تا مؤمن از کافر و فرمان بر از نافرمان مشخص شود (طباطبایی، ۸۷/۱۵)؛ در حقیقت اینها هشدارهایی است تا کسانی که شایستگی دارند از خواب غفلت بیدار شوند، مسیر نادرست خود را اصلاح کنند و به سوی خدا آیند؛ و تنها ضامن تحقق خیر (مکارم شیرازی، ۴۹۱/۱۵) و بیداری، اندیشه در سنتهای خداوند و بررسی و تفکر عمیق در حوادث است نه طیره به بعضی از مخلوقات خداوند (سید قطب، ۲۶۴۵/۵).

در این جا بیان نکته‌ای لازم است:

قرآن هر چند فقط به تطییر کفار و مشرکان در برابر انبیای الهی اشاره می‌کند و اساساً از طیره اشخاص، موجودات و اشیا ذکری به میان نمی‌آورد. اما با بررسی آیات تطییر (بخشی که به فال بد مخالفان انبیا پاسخ می‌دهد) نتیجه می‌گیریم که تفاوتی میان تطییر انبیای الهی و انسانها و ... نیست. گرچه طیره انبیا بیشتر مذمت شده است؛ اما این مطلب قطعی است که طیره به هر کس یا به هر چیز مذموم است. خداوند با بیان این که «طائر شما از خود شماست اگر درست بیندیشید به دلیل این که شما گروهی اسراف کار و متجاوزید و طائر شما نزد خداست و شما گروهی هستید که آزمایش می‌شوید به این مطلب اشاره می‌کند که اساساً وقوع حوادث ناخوشایند معلول وجود اشخاص دیگر، موجودات و یا اشیا نیست. بلکه این عقیده، نیت و عمل خود انسان است که منشأ خوبی یا بدی است. منفعتی را برای انسان جلب می‌کند یا مفسده‌ای را دفع می‌کند و این خداوند است که به انسان خیرات و برکاتی پاداش می‌دهد و یا از وقوع در مصائب و حوادث نامطلوب محافظت می‌کند و یا در زمانی انسان را می‌آزماید. همچنین در بحث از روایات خواهیم دید که پیامبر (ص) و ائمه (ع) با طیره به غیر انبیا نیز مخالفت کرده‌اند. پس مطلق طیره ممنوع است نه فقط تطییر در مقابل پیامبران الهی. مفسران آیاتی را که در پاسخ تطییر کفار و مشرکان آمده است چنین تبیین کرده‌اند: پیامبران در جواب قومشان فرموده‌اند:

الف) [طائرکم معکم] (یس/۱۹). یعنی: سبب شومی شما افکار کفر آمیز و شرک آلودتان است (فضل الله، ۱۳۶/۱۹؛ فخر رازی، ۲۶۲/۹)؛ شما از حق که توحید است اعراض کرده‌اید و به باطل که شرک است روی آورده‌اید (طباطبایی، ۷۷/۱۷)؛ همه شومی در عبادت بتهاست (میبدی، ۲۱۳/۸) شومی شما نتیجه برخورد ناپسندتان با خیرخواهان است که آنان را ملامت می‌کنید و وجود آنان را به شگون بد می‌گیرید (صادقی، ۳۲/۲۳)؛ کارهای شما نزد خدا نوشته شده است و منشأ حوادثی است که بر شما فرود می‌آید (زمخشری، ۳۷۱/۳)؛ نصیب هر کسی از خوبی و بدی با خود او است و با نیت و عملش مرتبط است و بر اعمالش متوقف است و در توان هر فردی است که بهره خود را خوبی یا بدی قرار دهد و تحقق خواست خداوند در مورد هر بنده‌ای از جانب خود بنده و از ناحیه تمایلات و اعمالش است (سید قطب، ۲۹۶۲/۵). بنابراین، عقیده، نیت و عمل خود انسان منشأ خوبی و بدی است.

ب) [طائرکم عندالله] (نمل/۴۷) و [طائرهم عندالله] (اعراف/۱۳۱). شومی، عقوبت جاودانی است که برای آنها نزد خدا باقی است (میبدی، ۷۱۰/۳؛ ابوالفتوح، ۳۵۲/۸؛ طباطبایی، ۲۲۷/۸؛ ابن عاشور، ۶۷/۹)، نه آنچه در دنیا به آنها می‌رسد (طبرسی، ۷۱۹/۳؛ آلوسی، ۴۹/۶)، مجازات اخروی تشاؤم آنها در نزد خداوند محفوظ است (طبرسی، ۷۱۹/۳؛ فخر رازی، ۵۶۰/۸؛ آلوسی، ۴۹/۶). اعمال آنها که در نزد خدا مکتوب و محفوظ است، سبب واقعی شومی برای آنها است (شیخ‌زاده، ۲۷۹/۴؛ طباطبایی، ۳۷۳/۱۵). و خداوند بین اشیا و اسباب آنها رابطه تکوینی یا کیفری قرار داده است (فضل الله، ۲۱۶/۱۷).

سرنوشتی که خداوند برای آنها مقدر کرده است، علت اصلی خوبی و بدی است (زمخشری، ۳۷۱/۳؛ فخر رازی، ۳۴۴/۵ - ۳۴۵؛ قرطبی، ۱۷۰/۷). تمام رویدادها (خوبی و بدی) برای امتحان و منشأ آنها امر خداوند است (سید قطب، ۱۳۵۸/۳). در این جا لازم است به حقایق اشاره کنیم، حقایقی که تطیر کنندگان با نتیجه‌گیری غیر منصفانه و

باطل تطیّر، از آن تغافل می‌کردند.

- اعمال خوب و بد جامعه و افراد با حوادث خارجی ارتباط دارند چنان که علامه طباطبایی - قدس سره - در بحثی با عنوان «احکام الاعمال من حیث الجزاء» (۱۸۸/۲) - (۱۹۰) به این ارتباط اشاره می‌کند و می‌فرماید: «منظور از عمل، عنوان حسنه و سیئه است که بر حرکات خارجی منطبق می‌شود نه خود حرکات و سکنتاتی که از آثار طبیعی اجسام است. [و ما أصابکم من مصیبه فبما کسبت أیدیکم و یعفو عن کثیر] این آیه و آیات (رعد/۱۱)، (انفال/۵۴)، (اعراف/۹۶) و (روم/۴۱) به این مطلب دلالت دارند که بین حوادثی که واقع می‌شوند و اعمال خوب و بد، ارتباطی وجود دارد. بنابراین حوادثی که در هستی اتفاق می‌افتد تا اندازه‌ای تابع اعمال انسانها است. پس به تبع اطاعت جامعه از خداوند و پیمودن راه مورد پسند او خیرات نازل می‌شود؛ و درهای برکت باز می‌شود. در مقابل انحراف جامعه از مسیر بندگی، مداومت در گمراهی، نیتهای فاسد و اعمال زشت سبب می‌شود که فساد در خشکی و دریا ظاهر شود و امتهای با رواج ظلم، ناامنی، جنگها هلاک شوند. همچنین قرآن حوادث طبیعی ویران کننده‌ای چون سیل، زلزله، صاعقه و طوفان را از این قبیل می‌داند.

خداوند در آیه (مؤمن/۲۱) فرموده است: [أولم یسیروا فی الأرض فینظروا کیف کان عاقبۃ الذین کانوا من قبلهم کانوا هم اشدّ منهم قوّةً و اثاراً فی الأرض فأخذهم الله بذنوبهم] و آیه‌های (اسراء/۱۶) و (مؤمنون/۴۴) نیز همین مضمون را دارند. اگر چه این سه آیه در مورد جامعه است اما فرد هم حکم جمعیت را دارد و مانند جمعیت پاداش کارهای نیک و مکافات کارهای بد را می‌بیند چنان که آیه (یوسف/۹۰) و (قصص/۸۱) بر این مطلب دلالت می‌کند. با این تفاوت که فرد به واسطه پیشینانش از نعمتهای بسیاری بهره‌مند می‌شود؛ و به خاطر ستمکاری نیاکانش مبتلا می‌شود. همان طور که در آیات (کهف/۸۲) و (نساء/۹) نیز آمده است.

— چنان که در آیه (اعراف/۹۴) آمده است [و ما أرسلنا فی قریه من نبیّ إلاّ أخذنا

أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ]. این قانون کلی الهی در مورد تمام پیامبران بوده که خداوند برای بیداری اقوام سرکش آنها را گرفتار مشکلات می‌کرده است تا در خود احساس نیاز کنند و فطرت توحید، که با رفاه زیر پوشش غفلت قرار گرفته، آشکار گردد و به ضعف و ناتوانی خویش پی ببرند و متوجه مبدأ قادر و توانایی که تمام نعمتها از ناحیه اوست بشوند. ولی آنان چنان که در ذیل آیه (اعراف/۱۳۱) آمده است حوادث را بر وفق مراد خود تفسیر می‌کردند و از فهم این حقایق و رسیدن به نتایج آن محروم می‌ماندند.

— قرآن در ارتباط با همین موضوع حقیقت امر، در خوبیها و بدیهایی را که به انسان می‌رسد بیان می‌کند و در پاسخ به مخالفان پیامبر (ص) که هر پیشامد خوبی را به خدا و هر صدمه‌ای را به پیامبر (ص) نسبت می‌دادند ابتدا می‌فرماید: بگو: [کل من عندالله] (نساء/۷۸) یعنی: همه از جانب خدا است. بعضی از مفسران گفته‌اند: پیشامدهای خوب و بد از ناحیه خدا یعنی از قضا و قدر خداوند است (قرطبی، ۱۸۳/۵) و احدی قادر نیست که قضا و قدر را باز گرداند؛ خداوند بندگانش را با آن می‌آزماید تا با شکر نعمت و صبر بر مصیبت به ثواب برساند (طبرسی، ۱۲۱/۳). بعضی دیگر گفته‌اند: خداوند انسانها را مستقیماً و ادار به کاری نمی‌کند بلکه تقدیر، تهیه اسباب (ابن عاشور، ۱۳۱/۴) و وضع قوانین اسباب و مسببات (رشید رضا، ۲۶۶/۵) از ناحیه اوست و از این جهت بین خوبی و بدی تفاوتی نیست (ابن عاشور، ۱۳۱/۴).

پیشامدهای خوب و بد حوادثی هستند که بنیان‌گذار نظام آفرینش یعنی خدای واحد بدون شریک آنها را منظم کرده است، زیرا بر طبق تعلیم قرآن، همه اشیا در وجود، بقا و همه حوادثی که در پیش دارند تسلیم خداوندند (طباطبایی، ۸/۵).

سپس می‌فرماید: [ما أصابك من حسنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أصابك من سيئةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ] (نساء/۷۹). حسنات یعنی چیزهایی که انسان طبعاً آنها را خوب می‌شمارد؛ مانند: عافیت، نعمت، امن، رفاه و ... اینها همه از طرف خدا است ولی سیئات یعنی اموری

که انسان را ناراحت می‌کند مانند: بیماری، خواری، فقر و فتنه که به خود انسان بر می‌گردد نه به خداوند. مضمون این آیه (نساء/۷۹) با آیه (انفال/۵۳) شباهت دارد که می‌فرماید: [ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ]. این بدان سبب است که خداوند نعمتی را که به قومی ارزانی داشته تغییر نمی‌دهد مگر آن که آنها خودشان آن را تغییر دهند.^۱

مبدأ و علت تطیّر

با توجه به مطالبی که قبلاً گفته شد دانستیم که از دیدگاه قرآن منشأ تطیّر جهل بشر، عدم تفکر و تأمل در موضوعات مختلف زندگی است و حاضر نبودن به درک حقایق است.

در آیه (اعراف/۱۳۱) بعد از این که جریان تطیّر مخالفان حضرت موسی (ع) را نقل می‌کند و حقیقت مطلب را در پاسخ آنها تبیین می‌کند می‌فرماید: [و لکن اکثرهم لا یعلمون]. مفسران در ذیل آیه فرموده‌اند: فرعونیان گمان می‌کردند هر جنایتی که مرتکب می‌شوند، محفوظ نمی‌ماند و از بین می‌رود (طباطبایی، ۲۲۷/۸)؛ آنها نمی‌دانستند که سختیها و قحطیها به سبب گناهانشان، از ناحیه خداوند است (قرطبی، ۱۷۰/۷). آنان به اسباب و علل خوبی و بدی، اعم از مادی و معنوی از این که وجود هر چیزی در هستی، خواست و تدبیر خداوند است آگاه نبودند (رشید رضا، ۸۸/۹)، اما چون جاهل مقصر^۲ بودند همانند دانایان سرزنش شده‌اند (صادقی، ۲۶۲/۹) و به عنوان

-
۱. علامه طباطبایی. در بحثی با عنوان «کلام فی استناد الحسنات و السيئات الیه تعالی» همه جوانب موضوع را به تفصیل توضیح داده است.
 ۲. انسانهایی که نمی‌دانند و برای دانستن کمترین کوشش نمی‌کنند.

اعتراض به نادانی و عدم تفکر و تعمق آنها در موضوعات زندگی در پایان آیه (نساء/۷۸) می‌فرماید: پس چرا اینها حاضر نیستند حقایق را درک کنند؟ [فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا].

همچنین منافقان زمان پیامبر اکرم (ص)، کسانی که از مرگ می‌ترسیدند و جهاد برایشان مشکل بود، عادتشان این بود که اگر در جهاد به غنیمتی می‌رسیدند از ناحیه خدا می‌دانستند و اگر ناراحتی به ایشان می‌رسید از شومی همراهی با حضرت محمد (ص) می‌دانستند و این دال بر نهایت احمقی و نادانی آنهاست (فخر رازی، ۱۴۵/۴).

تطیّر در روایات

احادیثی در مورد تطیّر از پیامبر (ص) و ائمه معصوم (ع) در کتب روایی شیعه نقل شده است. نیز در کتب روایی اهل سنت احادیثی از پیامبر (ص) و نحوه برخورد بعضی از صحابه با تطیّر بیان شده است. در این احادیث اختلاف تعبیر وجود دارد. اما پیام آنها یکی است. در این روایات از تطیّر به کفر و شرک و ... تعبیر شده است. در این بخش از مقاله ابتدا حکم فقهی تطیّر را بیان می‌کنیم و سپس به معرفی تطیّر از دیدگاه روایات می‌پردازیم.

الف) حکم فقهی تطیّر

یکی از احادیث، حدیثی است که مرحوم صدوق - قدس سره - به سند صحیح در خصال (ص ۴۸۵) و در توحید (ص ۳۵۳) از پیامبر (ص) به نقل از امام صادق (ع) آورده است که به «حدیث رفع» معروف است. در این حدیث نه مورد از مواردی که از امت پیامبر (ص) برداشته شده است و رفع آنها امتنان^۱ به امت پیامبر (ص) است،

۱. احکامی در امتهای پیشین وجود داشت اما به علت آن که

بیان شده است. متن این حدیث به این شرح است: «عن ابی عبدالله (ع) قال: قال رسول الله (ص): رفع^۱ عن امتی تسعة: الخطأ و النسیان و ما أكرهوا علیه و ما لا يعلمون و ما لا يطيقون و ما اضطروا الیه و الحسد و الطیرة و التفکر فی الوسوسة فی الخلق ما لم ینطق بشفة» (ابن بابویه، ۴۸۵). یعنی: رسول خدا (ص) فرمود: نه چیز از امت من برداشته شده است: خطا و فراموشی و آنچه با اکراه انجام دهند و آنچه ندانسته انجام دهند و آنچه طاقت فرساست و آنچه بدان ناچارند و حسد و فال بد و افکاری که ناشی از وسوسه در آفرینش است، تا به زبان نیاورده باشد.

اصولیون شیعه حدیث رفع را بیشتر از منظر اصل عملی براءت «ما لا یعلمون» مورد بحث و استدلال قرار داده و در مورد بخشهای دیگر حدیث بحثی نسبتاً مختصر دارند. سه موضوعی که در حدیث آمده است، اما بحث و استدلال بسیار کمی در مورد آن وجود دارد، حسد، وسوسه در خلقت و تطیر است.

حکم فقهی تطیر از حدیث رفع استنباط می‌شود. اکثر اصولیون حدیث را صحیح السند (فاضل لنکرانی، ۴۰/۱۱؛ بروجردی، ۲۰۸/۳؛ شیخ انصاری، ۳۸/۲؛ اعتمادی، ۱۸/۴ و ۳) می‌دانند و فقط به بحث دلالتی آن می‌پردازند. غیر از بحثهای خاص هر یک از موارد نه گانه، اصولیون بحثهای عامی را نیز مطرح کرده‌اند. دو مورد از این بحثها

بشر در زمان پیامبر (ص) به کمال نزدیکتر بود از امت پیامبر (ص) برداشته شد. چرا که هر چه بشر به کمال نزدیکتر باشد تأدیب او سبکتر است مانند کودک لجوج و کودک سر به راه که تأدیب کودک لجوج شدیدتر است. (شیرازی، ۲۸۷ - ۲۸۸).

۱. این حدیث با کلمه «دفع عن» نیز از پیامبر (ص) به نقل از امام صادق (ع) نقل شده است. سند آن مرفوعه است. مرحوم کلینی - قدس سره - در کتاب ایمان و کفر کافی ج ۲، ص ۴۶۳ آورده است.

عبارتند از:

۱. رفع تکوینی است یا تشریحی؟

۲. مرفوع چیست؟

رفع در این حدیث، رفعی تشریحی است و نسبتی که در این حدیث به عناوین نه گانه داده شده، نسبتی تکوینی نیست. (بامیانی، ۲۳۲/۲). زیرا «رفع عن امتی ... الطیره ...» به این معنا نیست که با عنایت خداوند، امت پیامبر (ص) تکویناً دچار تطییر نمی‌شوند. چرا که تطییر عملاً در بین امت وجود دارد. بنابراین رفع در این حدیث تشریحی است. پس این که رفع به خود عناوین نه گانه نسبت داده شده است، باید تصحیح شود. مثلاً باید چیزی در تقدیر گرفته شود تا مرفوع همان مقدر باشد (بامیانی، ۲۳۲/۲؛ شیرزای، ۵: ۲۸۸؛ امام خمینی، ۴۸/۲). مرفوع در این جا ممکن است یکی از دو مورد زیر باشد (شیخ انصاری، ۳۸/۲؛ شیرزای، ۲۸۸/۵؛ بامیانی، ۲۳۲/۲):

الف) مؤاخذه (شیخ انصاری، ۳۸/۲؛ شیرزای، ۲۸۸/۵) یعنی مراد از «رفع ... الطیره ...» «رفع ... المؤاخذه علی الطیره ...» است. پس مؤاخذه در تقدیر است و طیره ادعاً برداشته شده است. به این معنا که تطییر در امتهای گذشته حرام بوده است، ولی حرمت آن از امت پیامبر اکرم (ص) رفع شده است؛ به طوری که به خاطر تطییر مؤاخذه نمی‌شوند.

در این جا لازم است به این مطلب اشاره کنیم (شیرزای، ۲۸۶/۵) که با خطوط تطییر در قلب انسان سه صورت پیش می‌آید که عبارت است از:

۱. به تطییر اعتقاد نداشته باشد و به آن ترتیب اثر ندهد. حرمت این صورت از تطییر بر اساس حدیث رفع از امت پیامبر (ص) برداشته شده است.
۲. انسان به تطییر اعتقاد داشته باشد و آن را در سرنوشتش مؤثر بداند و به آن ترتیب اثر بدهد به طوری که به خاطر تطییر به چیزی از ادامه کار منصرف شود. این صورت از تطییر قطعاً حرام و شرک است.

۳. به تطیّر اعتقاد نداشته باشد و فقط در عمل یا در گفتار به آن اعتنا کند. این صورت از تطیّر هم حرام است. چرا که در عمل یا در گفتار اثر تطیّر را آشکار کرده است.

ب) اثر (شیخ انصاری، ۳۸/۲) مراد از «رفع ... اثر الطیّره...»، «رفع ... اثر الطیّره...» است. منظور از اثر تطیّر، باز ماندن از اهداف به خاطر توجه به تطیّر است و شرع بازماندن از اهداف به واسطه تطیّر را نفی کرد و امر کرد که در پی تحقق اهدافتان گام بردارید بدون این که از تطیّر متأثر شوید و از کاری که قصد انجام آن را داشتید باز بمانید (شیرازی، ۳۳۴/۵ - ۳۳۵). پس مرفوع حرمتی است که عرف با تطیّر به آن ملتزم شده بود و به کارهایش اقدام نمی کرد. این حرمت به امضای شرع نرسید. بنابراین شرعاً و عقلاً حق ندارند، با اعتنا به تطیّر کارهایشان را تعطیل کنند و یا به تعویق اندازند (بروجردی، ۲۲۵/۳).

ب) تطیّر از دیدگاه روایات:

منشأ تطیّر که در واقع تفکر، اعتقاد و ترتیب اثر است، صرفاً نفسانی است و با «متطیّر به» که ممکن است پرنده، خانه، روز و ... باشد فرق می کند. بررسی ما در این مقاله فقط تطیّر است و بررسی و تحقیقی در مورد «متطیّر به» نداشته ایم و فقط در یک بحث کوتاه به موضوع «سعد و نحس ایام» پرداخته ایم. در این بخش روایات راجع به تطیّر را بررسی می کنیم. در جوامع روایی شیعه و اهل سنت روایات متعددی وجود دارد. در بین روایات ممکن است روایت مرسل یا مرفوع وجود داشته باشد یا این که سند روایت ضعیف باشد ولی آنچه مهم است این است که مستفاد از روایات حقیقتی است که با تواتر معنوی به اثبات می رسد و آن این است که تطیّر اثر تکوینی ندارد و در شرع نیز تأیید نشده است و تنها جنبه روانی و تأثیر نفسانی آن است که احیاناً به جوامع و افراد ضررهایی می زند.

در حدیثی پیامبر (ص) فرمود: «الطیره شرک» (مکارم شیرازی، ۳۱۸/۶؛ متقی، ۱۰/ح ۲۸۵۵۶). فال بد زدن (و آن را مؤثر در سرنوشت آدمی دانستن) یک نوع شرک به خداست. در این روایت پیامبر (ص) طیره را با یکتاپرستی واقعی در تضاد معرفی کرده است. چرا که کسی که پرنده یا چیز دیگری را به فال بد می‌گیرد معتقد است که آن چیز بر سرنوشتش مؤثر است و خداوند را تنها مؤثر در همه کارهایش نمی‌داند.

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (ص) آمده است: «من رجعت^۱ الطیره عن حاجته فقد اشرك». هر کس که فال بد، او را از انجام کارش باز دارد شرک ورزیده است (قرطبی، ۱۷۰/۷؛ دمشقی، ۲۷۹/۹). دلیل این که طیره شرک معرفی شده است این است که اعتقاد داشتند تطیر باعث می‌شود که منفعتی جلب یا ضرری دفع شود و این به منزله این است که برای خدا شریکی قرار داده باشند و این اعتقاد با قول خداوند متعال در قرآن کریم منافات دارد که فرمود: [و إن یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و إن یردک بخیر فلا راد لفضله] (یونس/۱۰۷). مفهوم آیه این است که ضرر و منفعت تنها از ناحیه خداوند می‌رسد (الأشقر، ۳۰۰). تطیر در حقیقت نشانگر اعتقاد به قدرتی دیگر در عرض خدا و نشانه قبول فاعلی قادرتر از خداوند در امر سرنوشت موجودات است و در حقیقت اعتقاد به غیر خداست (مبیدی، ۲۱۳/۸). انسان یکتاپرست اگر به بد آمد و یا خوشامد امری هم می‌اندیشد باز هم آن را از خدا می‌داند و هیچ گاه پیشاپیش چیزی را بد و زشت نمی‌پندارد و هرگز فال بد نمی‌زند. موحد اعتقاد دارد که آنچه اراده الهی به آن تعلق گرفته است واقع می‌شود. به طور کلی اگر انسان علل حوادث را به ذات پاک خداوند که طبق حکمتش همه چیز را روی حساب انجام می‌دهد باز گرداند و از نظر سلسله علت و معلول طبیعی بر علم تکیه کند مشکلی ندارد و گرنه مجبور است

۱. در بعضی از عبارات ردّیه آمده است. (راغب، ۵۲۹؛ متقی، ح ۲۸۵۶۶)

یک سلسله علل بی‌اساس برای امور جست و جو کند.

در روایتی از پیامبر اکرم (ص) تطییر کفر دانسته شده است: «من خرج یرید سفراً فرجع من طیر فقد کفر بما أنزل علی محمد (ص)» (متقی، ۲۸۵۷۰/۱۰). یعنی: شخصی که اقدام به مسافرتی کند اما [مثلاً] با دیدن یک پرنده برگردد در واقع به آنچه بر محمد (ص) نازل شده کفر ورزیده است.

از آن جایی که عربها هرگاه قصد سفر می‌کردند به نخستین پرنده‌ای که بر می‌خوردند، آن را رم می‌دادند، اگر به سمت راست می‌پريد به سفر می‌رفتند و آن را مبارک می‌شمردند و هرگاه به سمت چپ می‌پريد از سفر منصرف می‌شدند و آن را شوم می‌دانستند، پیامبر (ص) از این کار منع کرد و فرمود: «اقروا الطیر علی مکناتها» (جواد علی، ۷۸۹/۶؛ قرطبی، ۱۶۹/۷؛ جاسم، ۱۱۵). یعنی: بگذارید پرندگان در لانه‌های خود آرام بگیرند. یعنی پرنده ضرر و نفعی نمی‌رساند.

در روایتی پیامبر (ص) آن را بی‌اساس معرفی کرده‌اند: «... و لا طیره» (بخاری، ۲۱۷۱/۵). در این حدیث حضرت طیره را نفی کرده است و به مردم اعلام کرده است که مبادا توجه به آن، شما را از اهداف و مقاصدتان باز دارد. شاید از لحاظ طبیعی سرّ آن این باشد که توجه نفس انسانی، تأثیری در جلب نفع و ضرر دارد. پس حضرت با اعلام نفی طیره خواسته است نفوس مردم را از این اندیشه منصرف کند تا از ناحیه توجه، نفس ضرری به آنها نرسد. در حدیث دیگری آمده است که «لا طیره و انما الطیره علی من تطیر» (ابن عاشور، ۶۶/۹). یعنی: فال بد بی‌اساس است و تنها کسی که فال بد می‌زند متضرر می‌شود. این را خداوند مجازات دنیوی کسی قرار داده است که سوء ظن دارد و افراد و اشیایی را بد یمن می‌داند.

در روایتی پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «... الطیره من الجبت» (میبدی، ۷۱۰/۹). در فال بد هیچ خیری وجود ندارد [و انجام آن در زمره بت پرستی است]. در نهج البلاغه می‌خوانیم که: «الطیره لیست بحق» (فیض الاسلام، ۱۲۷۴، کلمه قصار ۳۹۲).

یعنی: فال بد گرفتن امری به حق نیست. حضرت (ع) در این کلمه قصار ابتدا می‌فرماید: سحر حق است یعنی سحر وجود دارد و اگر عمل سحر انجام شود اثر خود را دارد ولی طیره حقیقتاً وجود ندارد. چنانچه مترجمان در ترجمه‌های فارسی نهج البلاغه آورده‌اند: فال بد درست نیست یعنی اثر ندارد (فیض الاسلام، ۱۲۷۵) و رویداد بد را بد شگون دانستن درست نیست (دشتی، ۷۲۷). و در ترجمه دیگر آمده است: فال بد زدن راست نیست (آیتی، ۴۳۸).

در روایتی از پیامبر (ص) می‌خوانیم: «لیس منا من تطیر أو تطیر له...» (الإبشیهی، ۵۱۵/۱). یعنی: از ما نیست کسی که فال بد بزند و یا برای او فال بد زده شود. در نقل دیگر آمده: «قال (ص): لیس منا من تطیر و لا من تطیر له...» (متقی، ۱۰/ح ۲۸۵۶۵). در حدیثی پیامبر (ص) فرموده است: «لیس منا من... رده عن سفره تطیر» (قرطبی، ۱۷۰/۷). یعنی: از ما نیست کسی که فال بد او را از ادامه مسافرت باز دارد. در روایتی دیگر آمده است: «ان النبی (ص) کان... یکره الطیره» (قمی، ۱۰۲/۲) شاید به این دلیل باشد که طیره با بدگمانی و انتظار بلا همراه است. انسانی که به فضل خداوند امیدوار باشد، در مسیر خیر گام بر می‌دارد و با قطع امید تبهکار می‌شود. در روایتی از پیامبر اکرم (ص) فرموده است: هفتاد هزار از امت پیغمبر (ص) بدون حساب به بهشت می‌روند یک از اوصاف ایشان این است که فال بد نمی‌زنند؛ (و هم الذین لا یتطیرون). (بخاری، ۲۱۷۱/۵).

تأثیر تطیر

تطیر و تفأل همواره بین انسانها رواج داشته است. اموری را به فال نیک می‌گرفتند و دلیل بر پیروزی می‌دانستند و اموری را به فال بد می‌گرفتند و دلیل بر شکست می‌پنداشتند و این در حالی بود که هیچ‌گونه رابطه منطقی میان پیروزی و شکست، با این گونه امور وجود نداشت. مثلاً آواز خواندن مرغ سیاه را علت شکستن پای خود

می‌دانستند و برای درمان آن استخوانهای گربه سیاه را می‌شکستند (نوری، ۴۸۹)!

البته تفأل و تطیّر گرچه اثر طبیعی و واقعی ندارند ولی بدون تردید می‌توانند اثر روانی داشته باشند. فال نیک غالباً مایه امیدواری، حرکت، تلاش و کمکی بر دستیابی به پیروزی است. همچنین می‌توان تفأل را به عنوان تلقینی قوی که قادر است امیدواری و اعتماد به نفس را تا مدتی نسبت به امری در اشخاص ایجاد کند، مؤثر و نافذ دانست. بنابراین فال گرفتن برای گشودن دری برای خوش بینی و امیدواری بسیار خوب است. ولی فال بد موجب ناامیدی و ناتوانی است و به شدت محکوم شده است. به همین دلیل در روایات اسلامی به فال نیک سفارش شده است. چنان که خواهیم دید به طریق صحیح، هم از شیعه و هم از اهل سنت، روایاتی داریم که پیامبر (ص) با توجه به تأثیر نفسانی فال بهترین استفاده را از فال نیک، در جهت سازندگی روانی فرد و اجتماع، کرده است و در مورد فال خوب نه تنها سفارش به انجام آن کرده است بلکه خود ایشان نیز در موارد مختلف برای ایجاد روحیه امید و رسیدن به پیروزی از آن استفاده کرده است. در مورد فال بد، نهی کرده است و وقتی در موقعیت خاصی تصورات ناامید کننده‌ای برای افراد بوده به آنها دعاهایی یاد داده و سفارشهایی کرده است. توضیح این مطالب بعداً می‌آید.

در حدیث معروفی از پیامبر (ص) نقل شده است که «تفألوا بالخیر تجدوه» (مکارم شیرازی، ۳۱۷/۶؛ طباطبایی، ۸۶/۱۹). یعنی: کارها را به فال نیک بگیرید (و امیدوار باشید) تا به آن برسید. از پیامبر (ص) نقل شده است که فال نیک را دوست می‌داشت و از تطیّر بیزار بود. «أنه (ص) كان يحب الفأل و يكره الطيرة (ابن منظور، ۱۶۸/۱۰)». در این احادیث جنبه اثباتی فال نیک منعکس شده است و در حالات پیغمبر (ص) نقل شده است که حضرت مسائل بسیاری را به فال نیک می‌گرفتند (طباطبایی، ۸۶/۱۹) مثلاً در جریان برخورد مسلمانان با کفار مکه در سرزمین حدیبیه می‌خوانیم: هنگامی که سهیل بن عمرو به عنوان نماینده کفار مکه به سراغ پیامبر (ص) آمد و حضرت (ص) از

نام او آگاه گردید فرمود: «قد سهّل علیکم امرکم». از نام سهیل من تفأل می‌زنم که کار بر شما سهیل و آسان می‌گردد (طباطبایی، ۸۶/۱۹). و در جریان نامه حضرت (ص) به خسرو پرویز آمده است که او را به اسلام دعوت کرد و او نامه آن جناب را پاره کرد و در جواب نامه مشتی خاک برای آن حضرت فرستاد، حضرت همین عمل را به فال نیک گرفت و فرمود: «به زودی مسلمانان خاک او را مالک می‌شوند» (طباطبایی، ۸۶/۱۹) و موارد دیگری از تفألهای ایشان که در تاریخ ثبت شده است و نیز رسول خدا (ص) به کارگزارانش نامه می‌نوشت و سفارش می‌کرد که پیکهایی که برای من می‌فرستید خوش نام و خوشرو باشند. «کان رسول الله یکتب الی امرائه اذا ابردم الی بریدا فأبردوه حسن الاسم حسن الوجه» و هنگامی که به حضرت (ص) اعتراض شد که ما را از تطیّر نهی می‌کنی و خود شما تطیّر می‌زنید فرمود: نزد من بلکه از نام خوب خوشم می‌آید (سبزواری، ۲۶۷). ابو هریره روایت کرده است: «ان رسول الله (ص) سمع کلمة فاعجبته فقال: اخذنا فألک من فیک» (طریقه دار، ۱۶۹). یعنی: پیامبر (ص) کلمه‌ای شنید که او را به شگفت آورد. پس فرمود: فال نیک را از دهانت گرفتم. همان طور که می‌دانیم در فال خوب حسن ظن به خداوند متعال وجود دارد و خداوند می‌فرماید: «أنا عند ظن عبدي بی». بنابراین کسی که فال نیک می‌زند اگر حتی به مرادش هم نرسد در اصل با امیدواری به خداوند به هدف رسیده است. حضرت علی (ع) فال را امری به حق و درست می‌داند و فرموده است: «الفأل حق» (فیض الاسلام، ۱۲۷۴، کلمة قصار ۳۹۲). در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که: «الطیّرة علی ما تجعلها، إن هوتها تهوت و إن شدّتها تشدّت و إن لم تجعلها شیئاً لم تکن شیئاً» (حرّ عاملی، ۳۶۱/۱۱). یعنی: فال بد اثرش به همان اندازه است که آن را می‌پذیری، اگر آن را آسان بگیری کم اثر خواهد بود و اگر آن را سخت بگیری پر اثر است و اگر به آن اعتنا نکنی، هیچ اثری نخواهد داشت (الإبشیهی، ۵۱۶). اصولاً مواردی که به فال بد گرفته می‌شود یقین و روحیه انسان را سست می‌کند و تأثیر ناخودآگاه خود را می‌گذارد. در حقیقت این

تلقین روحی تطییر است که موجب تأثیر آن می‌شود. پیامبر (ص) فرمود: قال (ص): «البلاء موکل بالمنطق». یعنی: بلا و گرفتاری در گرو گفتار است (طریقه دار، ۱۶۹). روایت شده است حضرت یوسف (ع) از زندانی شدن خود به خدا شکوه کرد، خدای تعالی به او وحی فرمود: «ای یوسف تو آن جا که گفتی، پروردگارا زندانی شدن در نزد من محبوب‌تر است، خویشتن را زندانی کردی و اگر می‌گفتی عافیت در نزد من محبوب‌تر است البته که به تو عافیت می‌دادم» (حویزی، ۴۲۴/۲).

پس تأثیر یا بی‌تأثیری فال بد، در درون آدمی تابع وضعیتی است که انسان در نهاد خود به عنوان زمینه قبول یا رد آن ایجاد کرده است و بستگی به خواست، نوع تلقین و ارزیابی خود شخص دارد. چنانچه از پیامبر (ص) نقل شده است: «لا تمارضوا فتمرضوا، و لا تحفروا قبورکم فتموتوا» (خود را به بیماری نزنید که واقعاً بیمار می‌شوید و برای خود گور نکنید که واقعاً می‌میرید). و در روایتی پیامبر (ص) فرموده است که خداوند در وحی به داود (ع) این چنین فرمود: «وحی الله عزوجل الی داود(ع): یا داود کما لا تضیق الشمس علی من جلس فیها کذلک لا تضیق رحمتی علی من دخل فیها و کما لا تضر الطیره من لا یتطیر منها کذلک لا ینجو من الفتنة المتطیرون» (همان طوری که هر کس، در معرض خورشید قرار گیرد از نور و گرمای آن بهره‌مند می‌شود کسی که در رحمت خدا وارد شود از آن محروم نمی‌ماند و همان طوری که هر کس فال بد نمی‌زند ضرری نمی‌بیند، کسی که فال بد می‌زند از فتنه نجات پیدا نمی‌کند) (مجلسی، ۳۴/۱۴) [و دچار فتنه‌های دیگری نیز می‌شود].

بنابراین شومی و میمنت خارج از تصور و انتظار فرد نیست، نوع نگاه و تفسیر ما از پیشامدها، منشأ میمنت و شومی است.

ائمه (ع) در بعضی از موارد تطییر را که در بین مردم رواج داشته است تحلیل کرده‌اند و قضاوت‌هایی را که وجود داشته است در ضمن تحلیل خود نپذیرفته‌اند. مثلاً در حضور امام صادق (ع) در باب بد یمنی و شومی برخی خانه‌ها و بعضی زنها و

مرکوب بحث شده است و حدیثی نیز از رسول خدا (ص) در این باب نقل نموده‌اند که رسول خدا (ص) فرموده‌اند: «ان كان (یعنی الشؤم) فی شیئی ففی الفرس و المرئیه و المسکن». امام صادق (ع) در بیان این مطلب فرموده‌اند: «بد یمنی و شومی این امور نه آن چنان است که مردم جاهلیت می‌پنداشتند - فی المثل اگر کسی زن می‌گرفت و در همان ایام نزاعی در قبیله روی می‌داد همگی آن را از شومی این زن می‌دانستند - بلکه به این ترتیب است که شومی و بدی برخی زنان، در کثرت مهر و نازایی آنهاست و بدی مرکوب از بد رفتاری، تمناع از سواری دادن و لگد زدن آن است و شومی خانه به کوچکی، تنگی فضا، بدی همسایه‌ها و زیادی عیوب آن است»^۱.

بنابراین بدی و شوم یک معنای عدمی است و شومی خانه کوچک در عدم وسعت آن است و بدی زن در نیاوردن فرزند و شومی مرکوب در سواری ندادنش است. یعنی از سه مورد آنچه را طبعاً انسان طالب آن است ندارند و بدی آنها در نقص آنهاست و این طور نیست که این موجودات، همانند تصور جاهلیت، به خودی خود شوم باشند. اما روایتی در کتب اهل سنت آمده است که مردی خدمت پیامبر (ص) آمد و عرض کرد: «ای پیامبر خدا ما به منزلی وارد شدیم، در آن منزل تعدادمان و مالمان زیاد شد و از آن منزل به منزل دیگر منتقل شدیم ولی در آن جا تعدادمان و مالمان کم شد». پیامبر (ص) فرمود: «ذروها و هی زمیمه» (آن منزل را واگذارید که نکوهیده است). این گفتار پیامبر (ص) در واقع رها کردن کاری است که از آن وحشت دارد و دل بستن به کاری است که به آن انس گرفته است نه تطییر به آن (جاسم، ۱۴۶).

۱. قال ابا عبدالله (ع): «فأما شوم المرئیه فكثرة مهرها و عقم رحمها و أما الدابة فسوء خلقها و منعها ظهرها و اما الدار فضيق ساحتها و شر جيرانها و كثرة عيوبها» (نوری، ۵۶۰).

علاج و جبران تطیّر

تطیّر انفعال و تأثیری نفسانی است که معمولاً برای اکثر افراد اتفاق می‌افتد. از پیامبر (ص) نقل شده است که «ثلاث لا یسلم منها احد الطیّرة و الحسد و الظن» (عسقلانی، ۲۶۲/۱). یعنی: سه چیز است که هیچ کس از آن سالم نمی‌ماند (و وسوسه‌های آن درون قلب بیشتر اشخاص پیدا می‌شود) فال بد، حسد و سوء ظن. حتی امام صادق (ص) در روایتی می‌فرماید: «ثلاثة لم ینج منها نبی فمن دونه: التفکر فی الوسوسة و الطیّرة و الحسد». یعنی: سه چیز است که پیامبر و دیگران از آن رهایی ندارند که یکی از آن سه تطیّر است (عاملی، ۳۶۶/۱۵).

پس خطوط قلبی تطیّر، همگانی است و برای نجات از آن، پیشوایان معصوم راه‌حلهایی ارائه داده‌اند:

۱. **بی‌اعتنایی:** «اذا تطیّرت فامض» (عاملی، ۳۶۲/۱۱). پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «هر جا فال بد زدی آن را نادیده بگیر و کار خود را دنبال کن. و از پیامبر (ص) روایت شده است که فرمود: قال (ص): «إن فی الانسان ثلاثة: الطیّرة و الظنّ و الحسد فمخرجه من الطیّرة الا یرجع...». یعنی: در انسان سه ویژگی وجود دارد: فال بد، گمان و حسد؛ آنچه او را از فال بد رهایی می‌بخشد این است که با فال بد از تصمیم خود برنگردد (عسقلانی، ۲۶۲/۱۰).

۲. **توکل:** برای رهایی از عواقب تطیّر باید انسان به خدا توکل کند و به آن اعتنا نکند. تطیّر به کسی ضرر می‌رساند که از آن بترسد ولی کسی که از آن باکی نداشته باشد یقیناً به وی ضرری نخواهد رسید. در حدیثی پیامبر (ص) فرموده است: «الطیّرة شرک و ما منا الا و لکن الله یذهب بالتوکل» (سجستانی، ۲۵۳/۴). یعنی: احدی از ما نیست مگر این که به قلب او تطیّر خطور می‌کند ولی با توکل از بین می‌رود. در جای دیگر آمده است: «کفارة الطیّرة التوکل» (عاملی، ۳۶۲/۱۱). یعنی: جبران فال بد توکل بر خداوند است. زیرا معنای توکل این است که امر تأثیر را به خدای تعالی ارجاع دهی و

تنها او را مؤثر بدانی و وقتی این چنین معتقد باشید شرک به خدا را از خود دور کرده‌اید و دیگر اثری برای تطیّر نمی‌ماند تا از آن متضرر شوید (طباطبایی، ۸۷/۱۹). می‌دانیم که وکیل یکی از اسمای حسناى حق تعالی است. [حسبنا الله و نعم الوکیل] (آل عمران/۱۷۳). خداوند است که در جمیع امور به طور مطلق مورد اعتماد است و امور به او واگذار می‌شود.

۳. دعا: در روایات متعدد آمده است که پیامبر (ص) به کسانی که به قلبشان تطیّر خطور کرده است فرموده است: «و لا تردّ مسلماً» (طیره مسلمانى را باز نمى‌گرداند). سپس به ایشان دعاهایی تعلیم داده‌اند که مضمون دعاها این است: «بار الهی، تنها اراده تو بر جهان حاکم است». مثلاً: «قال النبی (ص): اللهم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک و لا اله غیرک اللهم لا یأتی بالحسنات الا انت و لا یذهب بالسیئات الا انت و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» (قمی، ۱۰۲ - ۱۰۳؛ عسقلانی، ۲۶۳/۱۰). در مورد دیگر از امام صادق (ع) نقل شده است که حضرت دعایی برای نجات از تطیّر معروف بین مردم تعلیم داده است: «اعتصمت بک یا ربّ من شرّ ما أجد فی نفسی» (طباطبایی، ۸۷/۱۹؛ قمی، ۱۰۳/۲). می‌دانیم که دعا نشان دهنده عدم استقلال همه قدرتها در برابر قدرت پروردگار است. در دعا توجه به این حقیقت است که اسباب و علل طبیعی هر چه دارند از ناحیه خداوند دارند و به فرمان او هستند. در واقع دعا یک نوع پیوند واقعی با مبدأ خوبیهاست. قلب و روح از طریق دعا پیوند نزدیک با خدا پیدا می‌کند و مانند قطره‌ای است که به اقیانوس بی‌کران پیوندد.

۴ و ۵. ولایت ائمه اطهار (ع) و قرائت قرآن: در روایتی از امام عسکری (ع) آمده است: شخصی در خصوص نحوست بعضی از روزها پرسید. حضرت پاسخی، اعم از مورد سؤال، دادند: «شیعیان ما همان ولایتی که از ما در دل دارند حرز و حصنشان است آنها اگر در امواج کوه پیکر دریاهاى بی‌کران و یا وسط بیابانهای بی‌سر و ته و یا در بین درندگان و گرگان و دشمنان جن و انس قرار گیرند از خطر آنها ایمنند

به دلیل این که ولایت ما را در دل دارند پس به خداوند عزوجل اعتماد کن و ولایت خود را نسبت به امامان طاهرینت خالص کن، سپس هر جا که خواستی برو و هر چه خواستی بکن؛ سپس در آخر به او دستور می‌دهد که مقداری قرآن و دعا بخواند، تا به این وسیله شومی را از خود دفع کند و به دنبال هر هدفی که می‌خواهد برود (طباطبایی، ۸۱/۱۹).

سعد و نحس روزها

موضوع اصلی مقاله تطبیق است و به تبع آن در موضوع تفأل نیز بحث مختصری به میان آمد و دیدگاه قرآن و روایات در این زمینه‌ها بیان شد. سعد و نحس روزها موضوع دیگری است که در اجتماع بشری وجود دارد و ذهن بسیاری از انسانها را به خود مشغول کرده است. در میان مردم شایع است که بعضی از روزها مبارک و سعد و بعضی دیگر شوم و نحس است. البته در تعیین این زمانها اتفاق نظر وجود ندارد. در این جا این سؤال مطرح می‌شود که آیا اسلام مبارکی و شومی روزها را پذیرفته است یا نه؟ به این سؤال با استدلال به عقل، قرآن و سنت پاسخ می‌دهیم:

۱ - عقل

الف) نحسی و شومی (طباطبایی، ۷۹/۱۹) روز یا پاره‌ای از زمان در صورتی است که در آن حوادث، اعمال و پاره‌ای از اعمال، نتایجی جز شر و بدی برای انجام دهنده آن به دنبال نداشته باشد.

ب) اجزای زمان طبیعتاً مانند یکدیگرند.

ج) ما به اسباب و عللی که در وقوع حوادث و به ثمر رسانیدن اعمال دخالت دارند به طور کامل آگاه نیستیم تا سعادت یا نحوست روز و یا بخش مشخصی از زمان و اسباب و علل آن برای ما معلوم شود.

با توجه به این چند نکته ما نمی‌توانیم برای اثبات سعادت و نحوست روزی از

روزها یا زمانی از زمانها دلیل و برهان اقامه کنیم. علاوه بر آن تجربه کافی نداریم. چرا که برای به دست آوردن تجربه در مورد تأثیر موضوعی خاص باید آن موضوع را به تنهایی بررسی کنیم تا معلوم شود که آیا نتیجه به دست آمده اثر این موضوع بوده است یا نه؟ و از آن جا که بررسی مجرد زمان امکان‌پذیر نیست بنابراین نمی‌توانیم برای اثبات عدم سعادت و نحوست زمانها اقامه برهان کنیم. خلاصه این که اگر چه به حکم عقل بعید است که سعادت و نحوستی وجود داشته باشد اما این به معنای محال بودن سعادت و نحوست روزها نیست.

۲- قرآن

قرآن در دو مورد به «نحوست روزها» اشاره می‌کند:

الف) آیه (فصلت/۱۶): فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ. (تندبادی شدید در روزهای شوم بر آنها فرستادیم).

ب) آیه (قمر/۱۹): إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ. (ما تندبادی شدید در یک روز شوم که استمرار داشت بر آنها فرستادیم).

هر دو آیه درباره قوم عاد نازل شده است. تنها نتیجه قطعی (طباطبایی، ۷۹/۱۹) که از روند داستان عاد و دلالت این دو آیه به دست می‌آید این است که شومی روزها تنها به هفت شب و هشت روزی اختصاص دارد که عذاب به طور مستمر به صورت باد بر ایشان می‌وزید؛ و نمی‌توان نتیجه گرفت که شومی آن روزها با گردش هفته‌ها، ماهها یا سالها دوباره باز می‌گردد. چرا که در این صورت همه زمانها باید نحس باشد.

قرآن در مواردی از مبارک بودن پاره‌ای از زمانها هم یاد می‌کند. در آیه (دخان/۳) می‌فرماید: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْمُبَارَكَةِ. (ما قرآن را در شبی مبارک نازل کردیم) که مراد از آن شب، شب قدر است که خداوند آن شب را در آیه (قدر/۳) این گونه توصیف می‌کند: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ. (شب قدر بهتر از هزار ماه است).

واضح است که مبارکی این شب تنها به جهت ارتباط آن با اموری بزرگ مانند نزول قرآن و ... است و به این معنی است که عبادت در آن پر فضیلت است و ثواب زیادی دارد.

۳ - روایات

در جوامع روایی روایات بسیار زیادی دربارهٔ سعد و نحس بعضی روزهای هفته و بعضی روزهای ماههای عربی و فارسی وجود دارد. با این که بیشتر این احادیث به علت مرسل یا مرفوع بودن ضعیفند، اما روایاتی نیز وجود دارد که از جهت سند خالی از اعتبار نیستند (طباطبایی، ۸۰/۱۹؛ مجلسی، ۱/۵۶ - ۱۴۳).

بعضی از روایات شومی روز را به وقوع حوادثی تلخ در آن روز تفسیر می‌کنند؛ حوادثی که به حسب مذاق دینی مطلوب نیست. مانند: رحلت پیامبر (ص)، شهادت امام حسین (ع)، فرود آمدن عذاب بر امتی، آفرینش آتش و مانند آن (حویزی، ۱۸۱/۵ - ۱۸۲؛ مجلسی، ۴۰/۵۶، ۴۱، ۴۶، ۵۸).

در تعدادی از روایات آمده است، برای دفع نحوست این روزها با دادن صدقه، روزه، دعا، خواندن آیهٔ الکرسی و یا مقداری از قرآن به خدا پناه ببرد (مجلسی، ۲۸/۵۶، ۳۱، ۳۲).

در روایاتی ائمه (ع) نه تنها نحسی روزها را نپذیرفته‌اند بلکه به عدم توجه به این پندارها توصیه کرده‌اند و حتی فرموده‌اند در صورتی که برای انجام اهداف خود در چنین روزهایی اقدام کنید موفق خواهید شد؛ مثلاً در روایت امام سجاد (ع) در جواب محمد بن احمد دقاق آمده است: «من خرج یوم الاربعاء لا یدور، خلافاً علی اهل الطیره و قی من کل آفه و عوفی من کل داء و عاهه و قضی الله له حاجته». یعنی: کسی که در چهارشنبه آخر ماه بر خلاف اهل طیره مسافرت کند، از هر آفتی [که اهل تطییر به آن اعتقاد داشتند] ایمن خواهد بود و از هر بیماری و ناخوشی محفوظ می‌ماند و خداوند

حاجتش را هم بر می آورد (حر عاملی، ۱۱۶/۱۷؛ مجلسی، ۴۳/۵۶).

همین محمد بن احمد دقاق در نامه دیگری از حضرت راجع به حجامت در چهارشنبه آخر ماه سؤال می کند. حضرت (ع) در جواب نامه او می نویسد: «من احتجم فی یوم الاربعاء لا یدور - خلافاً علی اهل الطیره - وقی من کل آفه و عوفی من کل عاهه و لم تخضر محاجمه» (هر کس بر خلاف اهل طیره در چهارشنبه آخر ماه حجامت کند، از هر آفتی ایمن خواهد بود و از هرگزندی محفوظ می ماند و محل حجامتش کبود هم نمی شود). زیرا افراد می گفتند هر کس در روز چهارشنبه آخر ماه حجامت کند، محل حجامتش کبود می شود و حضرت این گفته را نفی می کند.

در روایاتی ائمه (ع) با افرادی که به روز نسبت شومی داده اند شدیداً مخالفت کرده اند و صریحاً فرموده اند: «لا تعد و لا تجعل للایام صنعا فی حکم الله». چنان که در روایتی آمده است، حسن بن مسعود می گوید: «حضور ابوالحسن امام هادی (ع) شرفیاب شدم، در آن روز انگشتم آسیب دیده بود و با سواره ای برخورد کرده بودم و شانهام آسیب دیده بود و در جمعیت انبوهی وارد شدم، بعضی از لباسهایم را پاره کردند، گفتم: ای روز! چه شومی! خدا مرا از شرت حفظ کند. حضرت فرمود: ای حسن تو هم که با ما رفت و آمد داری، بی گناهی را، به گناه خودت متهم می کنی...؟!» در ادامه حضرت به حقیقتی تصریح می کنند که حوادث ناگوار کیفر اعمال انسان است و ربطی به شگون و شوم ندارد. حضرت می فرماید: «خداوند ثواب می دهد، عقاب هم می کند و مجازات بعضی از کارها در این دنیا و بعضی دیگر را در آخرت می دهد» سپس فرمود: «برای ایام هیچ دخالتی در حکم خداوند قائل نشوید»!

۱. «دخلت علي ابن الحسن علي بن محمد (ع) و قد نكبت إصبعي و تلقاني راکب و صدم كتفي و دخلت في زحمة فخرقوا علي بعض ثيابي، فقلت: كفاني الله شرك من يوم فما أيشمك. فقال (ع) لي: يا حسن هذا و أنت تغشانا

با بررسی مجموع روایاتی که در کتب روایی نقل شده است نتیجه گرفته می‌شود که منشأ نسبت شومی به روزها، تطییر عامه مردم به این روزهاست. این روایات به دو شیوه راه معالجه این تفکر را مشخص کرده‌اند:

الف) اگر شخص بتواند باید تطییر را ترک کند.

ب) در صورتی که توانایی ندارد باید با دعا، قرآن و ... به خدا پناه ببرد و تطییر را ترک کند. ائمه (ع) با شناختی که از مخاطبشان داشته‌اند هر کدام از این دو راه حل را به تناسب نشان داده‌اند.

بعضی از علما روایاتی که شومی بعضی از روزها را مسلم گرفته‌اند، بر تقیه حمل کرده‌اند (طباطبایی، ۸۲/۱۹). چرا که اعتقاد به نحوست حتی در بین خواص اهل سنت وجود داشته است و روایاتی در این زمینه به پیامبر (ص) نسبت داده‌اند. مجلسی (۴۶/۵۶) روایتی از کتاب مسلسلات نقل می‌کند؛ در این روایت مأمون از مسافرت چهارشنبه امتناع می‌کند و با نقل روایتی از آباء و اجدادش از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که آخرین چهارشنبه هر ماه «یوم نحس مستمر» است.

روایاتی (مجلسی، ۳۷/۵۶، ۳۹، ۴۷) هم دلالت می‌کنند که بعضی از روزها مبارک است. تعلیل و تفسیر بعضی از آنها وقوع حوادث بزرگ دینی است. مثل تولد و بعثت پیامبر اکرم (ص)، نرم شدن آهن برای داود (ع) (مجلسی، ۳۷/۵۶، ۳۹، ۴۷). همچنین روایاتی دیگر از پیامبر (ص) نقل شده است که ایشان برای مبارک شدن برخی از روزها برای امت دعا کرده است: «خدایا اقدام صبحگاه امتم را در برآوردن حاجت‌هایشان، در روز شنبه و پنج‌شنبه مبارک گردان» (مجلسی، ۳۵/۵۶).

ترمی بذنبك من لا ذنب له؟ ... أن الله هو امثیب و المعاقب و المجازی بالاعمال عاجلاً و آجلاً ... لا تعدوا لا تجعل لایام صنعاً فی حکم الله» (حرانی، ۵۱۰؛ مجلسی، ۲/۵۶).

بنابراین سعادت و نحوست منسوب به بعضی از روزها منشأ تکوینی ندارد و تنها در ارتباط با حوادث دینی است، که در آنها اتفاق افتاده است و روایاتی که مفهوم آنها غیر از این باشد یا به علت تقیه است و یا از لحاظ سند اعتمادی بر آنها نیست.

نتیجه

از مباحثی که گذشت به این نتیجه می‌رسیم که قرآن هر چند تنها موارد تطییر کفار و مشرکان را در برابر انبیای الهی بیان می‌کند و حتی از تطییر به اشخاص، موجودات و اشیا سخنی به میان نمی‌آورد ولی با بررسی پاسخ قرآن به تطییر مخالفان، که از زبان انبیای الهی بیان شده است، معلوم می‌شود که در اصل تفاوتی از نظر قرآن بین تطییر به انبیای الهی و یا به انسانهای دیگر و ... نیست. اگر چه تطییر به انبیا بیشتر مذمت شده است.

قرآن با بیان این که «اگر بیندیشید طائر شما از خود شماسست» و «شما گروهی اسراف کار و متجاوزید» و «طائر شما نزد خداست» و «آزمایش می‌شوید» این حقیقت را اثبات می‌کند که حوادث ناگوار معلول اشخاص، اشیا و موجودات دیگر نیست؛ بلکه ممکن است منشأ آنها عقیده، نیت و عمل خود انسان باشد و احیاناً انسان به وسیله آنها آزمایش شود.

از دیدگاه قرآن منشأ تطییر، عدم آگاهی بشر نسبت به اسباب و علل واقعی حوادث است.

علاوه بر قرآن، در روایات نیز از تطییر بحثهایی به میان آمده است، از جمله حدیث رفع که مستند فقهی تطییر است و بعضی اصولیون با استدلال به آن به این نتیجه رسیده‌اند که با خطوط تطییر در قلب انسان، سه صورت پیش می‌آید:

۱. انسان به تطییر اعتقاد ندارد و به آن ترتیب اثر نمی‌دهد. حرمت این صورت از

تطییر بر اساس حدیث رفع از امت پیامبر اکرم (ص) برداشته شده است.

۲. انسان به تطیّر اعتقاد دارد و آن را در سرنوشتش مؤثر می‌داند و به آن ترتیب اثر می‌دهد. این صورت از تطیّر قطعاً حرام و شرک است.

۳. انسان به تطیّر اعتقاد ندارد و فقط در عمل یا در گفتار به آن اعتنا می‌کند. این صورت از تطیّر هم حرام است.

از دیدگاه روایات تطیّر شرک و کفر به خداوند است. تطیّر بی‌اساس است و تنها کسی که تطیّر می‌زند متضرر می‌شود.

تطیّر تنها تأثیر روانی دارد و موجب ناامیدی انسانها می‌شود. نقطه مقابل تطیّر، تفلّ است که به آن سفارش شده است.

ائمه معصوم (ع)، تنها راه علاج تطیّر را بی‌اعتنایی می‌دانند. البته این در صورتی است که کسی بتواند بی‌اعتنا باشد. در غیر این صورت انسان باید با دعا، صدقه و خواندن قرآن به خدا پناه ببرد تا بتواند کارهایش را انجام دهد.

منابع

- آیتی، عبدالمجید؛ ترجمه نهج البلاغه، تهران، بنیاد نهج البلاغه، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.
- الألوسی، محمد؛ روح المعانی، به کوشش محمد حسین العرب، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ ق.
- ابن عاشور، محمد الطاهر؛ التحرير و التنبیر، تونس، مؤسسه التونسیه.
- ابن منظور؛ لسان العرب، به کوشش علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
- ابن بابویه، ابو جعفر محمد بن الحسین؛ التوحید، با تصحیح سید هاشم حسینی طهرانی، جامعه المدرسین فی الحوزة العلمیه، قم.
- _____؛ الخصال، با مقدمه و ترجمه و تصحیح سید احمد فهري زنجانی، انتشارات علمیه اسلامیة.
- ابو الفتوح رازی؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تصحیح محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
- الأبشیهی، شهاب الدین محمد بن احمد؛ المستطرف فی کل فن مستظرف، م ۸۵۰ ق،

- بیروت، دار الجیل، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- الأزدی، سلیمان السجستانی؛ *سنن ابی داود*، به کوشش عزت عبید الدعاس، عادل السید، سوریه، حمص، دار الحدیث، چاپ اول، ۱۳۹۳ق.
- الأشقر، عمر سلیمان؛ *عالم السحر و الشعوذة*، کویت، مکتبه الفلاح، دار النفائس، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- الاعتمادی التبریزی، مصطفی؛ *شرح رسائل*، قم، چاپخانه علمیه.
- انصاری، شیخ مرتضی؛ *فرائد الاصول، البرائة و الاشتغال*، الجزء الثاني، اعداد لجنة تحقیق تراث الشيخ الاعظم، قم، مجمع الفكر الاسلامی، چاپ اول، شعبان ۱۴۱۹ق.
- البامیانی، الشیخ محمد؛ *دروس فی الرسائل*، جزء ۲، انتشارات دار المصطفی (ص)، لاهیات التراث، قم.
- البخاری الجعفی، محمد؛ *صحیح بخاری*، به کوشش مصطفی دیاب البغا، بیروت، دمشق، دار ابن کثیر، چاپ پنجم، ۱۴۱۴ق.
- البروجردی، الشیخ محمد تقی؛ *نهاية الافكار تقریرات الشیخ ضیاء الدین العراقی*، انتشارات اسلامی.
- الجاسم، محمود؛ *الطیرة و الفأل (التشاؤم و التفاؤل) فی ضوء الكتاب و السنة*، بیروت، دار ابن حزم، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- جعفری، محمد تقی؛ *تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین محمد بلخی*، انتشارات اسلامی، چاپ دهم، ۱۳۶۳ش.
- جواد علی؛ *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ اول، ۱۹۷۰م.
- الحرّ العاملی، محمد؛ *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- الحرانی، حسن بن شعبه؛ *تحف العقول عن آل الرسول*، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، تهران، انتشارات کتابچی، چاپ هفتم، ۱۳۷۸ش.
- الحسینی، محمد مرتضی؛ *تاج العروس من جواهر القاموس*، به کوشش علی شیری، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- الحویزی، عبد علی؛ *تفسیر نور الثقلین*، ایران، قم، انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۳۷۳ش.

- خميني، (امام) روح الله؛ *انوار الهدايه في التعليقه على الكفايه*، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، چاپ اول، مهر ١٣٧٢.
- الدمشقي، ابو حفص عمر الدمشقي؛ *اللباب في علوم الكتاب*، به كوشش عادل احمد عبد الموجود و علي محمد معوض، لبنان، بيروت، دار الكتب العلميه، چاپ اول، ١٤١٩ق.
- دشتي، محمد؛ *ترجمه نهج البلاغه*، بوشهر، مؤسسه انتشاراتي موعود اسلام، چاپ اول، ١٣٧٩ش.
- الراغب الاصفهاني، حسين بن محمد؛ *مفردات راغب*، به كوشش صفوان عدنان داوودي، دمشق، دار القلم، چاپ اول، ١٤١٢ق.
- رشيد رضا، محمد؛ *تفسير المنار*، لبنان، بيروت، دار المعرفه، چاپ دوم، ١٣٩٣ق.
- الزمخشري، محمود؛ *الكشاف في حقائق غوامض التنزيل*، قم، نشر البلاغه، چاپ دوم، ١٤١٥ق.
- سيزواري، اسماعيل؛ *جامع النورين مشهور به انسان*، تهران، كتابفروشي علميه اسلاميه.
- سيد قطب؛ *في ظلال القرآن*، قاهره، دار الشرق، چاپ اول، ١٤١٢ق.
- الشيرازي، السيد محمد؛ *الوصلات الى الرسائل*.
- شيخ زاده، محي الدين؛ *حاشيه محي الدين شيخ زاده بر تفسير القاضى البيضاوى*، به كوشش محمد عبدالقادر شاهين، لبنان، بيروت، دار الكتب العلميه، چاپ اول، ١٤١٩ق.
- الصادقي، محمد؛ *الفرقان في تفسير القرآن*، لبنان، بيروت، دار التراث الاسلامي، چاپ دوم، ١٤١٦ق.
- الطبرسي، ابو علي الفضل؛ *مجمع البيان في تفسير القرآن*، بيروت، دار المعرفه، چاپ اول، ١٤٠٦ق.
- الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير؛ *جامع البيان عن تأويل أي القرآن*، به كوشش صدقي جميل العطار، بيروت، دار الفكر، ١٤١٥ق.
- طباطبائي، سيد محمد حسين؛ *الميزان في تفسير القرآن*، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ پنجم، ١٤١٧ق.
- طريقه دار؛ *كند و كاوي درباره استخاره و تفأل*، قم، نشر مدين، چاپ اول، ١٣٧٣ش.
- العسقلاني، احمد بن حجر؛ *فتح الباري شرح صحيح البخاري*، به كوشش عبدالعزيز بن باز و محمد فؤاد عبد الباقي، لبنان، بيروت، دار الكتب العلميه، چاپ اول، ١٤١٠ق.
- الفخر الرازي، *التفسير الكبير*، لبنان، بيروت، دار احياء التراث العربي، چاپ اول، ١٤١٥ق.

- فاضل لنکرانی، الشیخ محمد؛ سیری کامل در اصول فقه دوره کامل در خارج اصول، تهیه و تنظیم محمد دادستان، انتشارات فیضیه، شهریور ۱۳۷۹.
- فضل الله، محمد حسین؛ من وحی القرآن، بیروت، دار الملائک، چاپ دوم، ۱۴۱۹ق.
- فولادوند، محمد مهدی؛ ترجمه قرآن کریم.
- فیض الاسلام، علی نقی؛ ترجمه و شرح نهج البلاغه.
- القرطبی، محمد بن احمد الانصاری؛ الجامع لاحکام القرآن، لبنان، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
- قمی، عباس؛ سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، بیروت، الغبیری، دار المرتضی.
- الممتقی، علی؛ کنز العمال، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ پنجم، ۱۴۰۵ق.
- المجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار الجامعة لدرر الاخبار الائمه الأطهار، لبنان، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- المصطفوی، حسن؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۵ش.
- مکارم شیرازی، ناصر؛ ترجمه قرآن کریم.
- _____؛ تفسیر نمونه، به قلم جمعی از نویسندگان، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۵ش.
- میدی، رشید الدین؛ کشف الاسرار و عدة الابرار، به کوشش علی اصغر حکمت، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۱ش.
- نوری، یحیی؛ اسلام و عقاید و آرای بشری، تهران، مجتمع تحقیقات و مطالعات اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۵۴ش.